

نگاهی به خیزش مردمی در ایران پس از نمایش انتخاباتی

پیش درآمد

کشمکش و بحران سیاسی متعاقب انتخابات ریاست جمهوری در ایران ادامه دارد. همه شواهد حاکی بر آنست که روند کشمکش میان جناحهای جمهوری اسلامی از یک طرف و نارضایتی عمومی مردم از طرفی دیگر تا مدت نامعلومی ادامه خواهد یافت.

شکی نیست که طبقه کارگر و جنبش اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر شدیداً از وقایع جاری متأثر خواهد شد. در عین حال این امر را باید به عنوان یک فاکتور مهم در نظر داشت که هم اکنون سطح و روند مبارزات و تمرینات سیاسی طبقه کارگر تحت تأثیرات این جنبش قرار گرفته است و حداقل به لحاظ انعکاس خبری آن به عقب رانده شده است. اما آیا این امر فقط به انعکاس خبری محدود شده و خواهد شد، امریست که باید جواب بگیرد و شاید آینده پاسخ آن را در خود داشته باشد.

از این لحاظ اتخاذ یک موضع روشن در مورد جوانب مختلف این رویداد اهمیت حیاتی خود را برای فعالین کارگری و سوسیالیستی در ایران دارد. البته مضمون چنین موضعگیری چیزی نیست بجز حفظ وحدت و استقلال سیاسی و طبقاتی کارگران و ادامه دار بودن مبارزه آنها در این تندپیچ حاد سیاسی. از این رو این امر انجام یک تحلیل سیاسی و ارزیابی روشن از زوایای مختلف شرایط کنونی را به یک هدف حیاتی مبدل ساخته است.

فعالین سوسیالیستی و کارگری موظفند که در عین دخالت فعال در مبارزات جاری مواظب آن نیز باشند که به شیوه کورکورانه یا دنباله روانه و بدون قطب نمای سیاسی و ترسیم خطوط قرمز خودشان وارد این عرصه نشوند.

ارزیابی از بحران تشدید شده جامعه و اعتراضات اخیر و تعیین سیاستها، راهکارها و تاکتیکهای مبارزاتی بسیاری از نیروها و جریانات و حتی محافل کوچکتر را با اختلافات در بینشها و تفاوتهای گاه سطحی و گاه ریشه ای مواجه ساخته است. تعیین جایگاه فعالین کارگری و سوسیالیستی در خارج کشور روندی منحصر بفرد نبوده و در همین مجرا قدم برداشته است. میتوان به جرات گفت بدلیل اهمیت نقش طبقه کارگر در تحولات اجتماعی و اهمیت هژمونی سیاسی این طبقه برای پیشروان و فعالین آن، تامل و پافشاری بر موقعیت، جزئیات این سیاست و موضعگیریها قابل اغماض نبوده و جداییها را اجتناب ناپذیر میکند. ما در کمیته همبستگی با کارگران ایران - استرالیا با اختلاف دیدگاهی و سیاسی در این زمینه روبرو شدیم. در همین راستا و بمنظور ادای سهمی از این مهم و بدلیل وجود اختلافات سیاسی و درکهای گوناگون در میان اعضای کمیته و در صفوف کل جنبش چپ و کارگران، لازم میدانیم که نظرات و تبیین خود را در این مورد بصورت کوتاه و علنی بیان کنیم.

خیزش عظیم توده ای بعد از انتخابات 22 خرداد (1388) در ایران و وقایع بعد از آن وظایف و پرسشهایی را در مقابل جنبش کارگری، فعالین آن، نیروها و جریانهای مارکسیستی و چپ مطرح ساخته یا دوباره آن را به اولویت بالفور مبدل کرده است که پاسخگویی به آنها امری به غایت پر اهمیت و تعیین کننده است. اعتراضات مردمی اخیر یک تندپیچ تاریخی بود. در اینگونه مقاطع تاریخی نادر است که کلیه افراد و جریانهای اجتماعی و سیاسی با وضعیتی اجتناب ناپذیر روبرو می شوند و به تبع آن ماهیت طبقاتی و سیاسی واقعی آنها پدیدار شده و این شرایط غیر منتظره آنها را ناچار به اتخاذ موضع حقیقی کرده و میکند. تاریخ مبارزات مردم در نقاط مختلف جهان، این تجربه پربار را بارها به اثبات رسانده است که در این تندپیچهای تاریخی است که صحت و یا عدم درستی سیاستهای نیروهای اجتماعی به آزمایش گذاشته میشود.

جامعه ایران در یک بحران عمیق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بسر میبرد. تضادهای چند جانبه ای جامعه ایران را آبنسن تغییرات عمیقی ساخته است. سالهاست که مردم ایران علیه کلیت رژیم ضد انقلابی و مرتجع جمهوری اسلامی هستند. این رژیم سالهاست که تاریخ مصرفش را نزد مردم ایران از دست داده است. از جانبی دیگر حاکمیت سرمایه داری ایران نیز با بحرانی گسترده درونی درگیر است. رژیم اسلامی ایران احساس کرده است که برای پاسخگویی به نیازهای قطب سرمایه، عملکرد و بازتولید موفق سرمایه و انطباق با خواستههای بازار بین المللی و همچنین پیشبرد سیاستهای درونی در چهارچوب جغرافیای سیاسی ایران، نیاز به یک خانه تکانی دارد. جناحهای درونی رژیم ایران شدیداً این نیاز را ضروری و مبرم تشخیص داده بودند که خود را یکدست و یکرنگ کنند و به کشمکشهای قدرتی در میان جناحها پایان دهند. برای توده های مردم، انتخابات در ایران این فرصت و بهانه را به آنها داد که از شکاف درونی رژیم استفاده کرده و اعتراضات سرکوب شده خود را، اینبار با خروش میلیونی بیان دارند.

اما این خیزش بی برنامه و بی رهبری رادیکال بود. طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی، با آلترناتیو و برنامه هدفمند سیاسی خود در آن حضور نداشت. در همین حال نیروهای رادیکال و چپ که در پی سرکوبهای

ضد بشری رژیم در تبعید به سر میبرند، با چالشی جدید و غیر منتظره در داخل - تطبیق فوری سیاستها و دستورالعملهای تشکیلاتی با شرایط جدید- و خارج کشور روبرو شدند. فعالین کارگری ساکن خارج از کشور نیز رودروی سولاتی جدی و تعیین کننده فرار گرفته اند. سطور پایین در عین حال که تلاشی برای بررسی این وضعیت است، کاوشی در راه یافتن راهکارهای مناسب و پیشرو نیز میباشد.

حاکمیت

بحران کنونی در جامعه ایران در سطح حاکمیت سرمایه داری ایران، بحران مدیریت اقتصادی و سیاسی، بحران چالش جناحهای حاکمیت در حفظ کلیت نظام سرمایه و به کرسی نشاندن سیاستها و هژمونی خود و بحران نوع برخورد با و کنترل و کانالیزه کردن جنبشها، اعتراضات و مطالبات اجتماعی میباشد. از جانبی دیگر این بحران نشانگر یک کشمکش پایه‌ای در میان جناحهای درون جمهوری اسلامی است تا سیاستهای رژیم را با ملزومات سرمایه جهانی و خواستهای دولتهای غربی منطبق سازد. با این تفسیر جنگ درونی رژیم، جنگی ارتجاعی است که بر سر نحوه ادامه استثمار و سرکوب کارگران و توده های زحمتکش در گرفته است و ربطی به مسیر فراحکومتی و انقلابی مردم ندارد.

جمهوری اسلامی ایران از بدو موجودیت خود با بحران اقتصادی روبرو بوده است. تورم، گرانی، بیکاری، فقر و فلاکت میلیونی، اقتصاد متکی به نفت - که هر نوسان در قیمت نفت خام، بودجه دولتی و برنامه های آن را به تشنط و کسری فضاحت باری دچار ساخته است- از شاخصهای اصلی آن بوده اند.

بانک مرکزی ایران نرخ تورم را بالای 20 درصد اعلام کرده است. اما برخی از کارشناسان اقتصادی با اطمینان گفته اند که نرخ تورم بالغ بر 35 درصد می شود. برای درک بهتر این رقم و تطبیق آن در زندگی روزانه، توجه افردی را که در خارج از ایران زندگی میکنند به افزایش نرخ تورم 1 تا 3 درصدی در طی بحران جهانی اقتصادی که هم اکنون هنوز در جریان است و تاثیر آن بر مخارج روزانه جلب میکنیم. دکتر حسین راغفر اقتصاددان و عضو هیئت علمی گروه اقتصاد دانشگاه الزهرا که نمودار خط فقر در ایران را تدوین کرده است در اواخر سال گذشته اعلام کرد بنا به افزایش نرخ تورم، برای سال 87 رقم 780 هزار تومان به عنوان خط فقر مطلق در شهرهای بزرگ و برای خانواده های 5 نفره تعیین شده است. این رقم برای سال جاری حداقل 850 هزار تومان پیش بینی شده است. در اواخر سال گذشته وزارت کار و امور اجتماعی دستمزد پایه ای کارگران را با یک افزایش 20 درصدی نسبت به سال گذشته اعلام کرد. منابع دولتی گزارش دادند که این دستمزد حداقل و پایه یک کارگر با داشتن همسر و دو فرزند ۳۳۶ هزار تومان در ماه خواهد بود. نیازی نیست که مغز انشتین را داشته باشیم تا به عمق فلاکت کارگران و توده های زحمتکش پی ببریم. یک حساب چرتکه ای و سر انگشتی هم ابعاد فاجعه را بیان میکند.

بنا به گزارش روزنامه حکومتی سرمایه که در اواسط مرداد 1388 انتشار یافت، "طی سال های 85، 86، نزدیک به 50 درصد خانوارهای فقیرترین دهک جامعه شهری غیرشاغل بوده اند. در همین حال، در ثروتمندترین دهک جامعه حدود 21 درصد غیرشاغل هستند. با توجه به حدود 11/1 میلیون خانوار شهری در کشور به طور متوسط 2/44 میلیون خانوار بدون شغل هستند. در دهک فقیر جامعه، از 1/1 میلیون خانوار بالغ بر 520 هزار خانوار دارای شغل نیستند. ناگر نشریه برنامه، در خصوص درصد خانوارهای شهری بر حسب فعالیت سرپرست خانوار در هر یک از دهک های درآمدی تعداد شاغلان جامعه به طور متوسط طی سال های 86 تا 87، بالغ بر 72/8 درصد است که در دهک اول (کم درآمدترین قشر جامعه) حدود 52/6 درصد شاغل و 47/4 درصد بدون شغل هستند. از میان افراد بدون شغل، 32 درصد افراد با درآمد اما بیکار هستند." باید توجه داشت که این گزارش با مهارت خاصی از کلمات "بدون شغل" یا "غیر شاغل" استفاده میکند تا از اشاره مستقیم به درصد واقعی "بیکاری" پرهیز کند. آمار و ارقام نهادهای جهانی بیانگر آن است که در سال 2003 نرخ بیکاری در ایران بالغ بر 16.3 درصد و در سال 2008 بالغ بر 12 درصد بوده است. در این میان باید توجه داشت که رشد جمعیت آماده جذب به کار و همچنین نرخ کارهای غیر تمام وقت و سایر فاکتورهای آماری و سنجشی در نظر گرفته شود تا وسعت معضل اقتصادی درک شود.

درآمدهای حاصله از صادرات نفت بالغ بر 80 درصد بودجه ایران را تامین میکند. هنگامیکه قیمت نفت خام در بازارهای جهانی در ماه جولای 2008 به سقف 150 دلار در هر بشکه رسید، کشورهای عضو اوپک از جمله ایران درآمدهای نجومی را به دست آوردند. اما جشن این درآمد نجومی طولی نکشید و سقوط قیمت نفت آغاز و به محدوده 35 دلار کاهش یافت. در اواخر سال میلادی گذشته دولت احمدی نژاد با مشکلات جدی روبرو شد و وعده آوردن نفت بر روی سفره های مردم به مانند حسابی ترکید. ایران در سال 900 میلیون بشکه صادر میکند که با احتساب مبلغی بین 70 تا 120 دلار کاهش در هر بشکه، دولت مبلغی ما بین 63 میلیارد تا 108 میلیارد دلار را در سال از دست میدهد. این ارقام آسیب پذیری فوق العاده اقتصاد ایران را بروشنی ترسیم می سازد.

با توجه به اعداد و ارقام فوق در زمینه چند معضل اقتصادی با اطمینان و بدون متهم شدن به یک برخورد صرفاً ایدئولوژیکی، به عنوان یک تحلیل عینی و مادی می توان گفت که اعتراضات و خیزش مردم ربطی به این یا آن جناح رژیم ندارد. مطالبات مردم ریشه در معضلات عمیق تر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارند، بهمین دلیل شعارهای مردم به سرعت از تغییر نتایج نمایش انتخابات به تغییر کل سیستم رسید. اما در این میان موقعیت مبارزاتی طبقه کارگر در مکانی دیگر قرار داشت.

رژیم ج. ا در دهه 60 هـ ش مطالبات کارگران را زیر لوا و شعارهای میهنی و اسلامی سرکوب کرد و در این دوره مدیریت اقتصادی در خدمت جنگ و مدیریت سرکوب هر گونه مطالباتی بود که با توجه به شرایط سیاسی آنموقع قابل اجرا بود. در اواسط دهه 70 بطور کاملاً آشکاری جنگ جناحها با برنامه "اصلاحات" دولت خاتمی "مانیفیسته" شد. در دو دوره ریاست جمهوری خاتمی بحران اقتصادی با تمامی عوارض آن و همچنین معضلات عمیق اجتماعی و سیاسی بدون جواب باقی ماندند. در این دوره نیز علیرغم جاروجنجال های موسوم به "فضای باز" و "آزادیهای مدنی" و "گفتگوی تمدنها" سرکوب جنبشهای اجتماعی ادامه یافت. هر چند که در پاسخ به پیش شرطهای نهادهای بین المللی سرمایه، اقداماتی ابتدایی و اندک انجام گرفت اما جمهوری اسلامی به لحاظ نقض حقوق کارگران و انسانی و عدم اجازه به ساده ترین ابراز موجودیت تشکلهای و اعتراضات کارگری و سایر جنبشهای اجتماعی، نهادینه تر از آن است که این اقدامات بتواند از فیلترهای ویژه آن عبور کند. "اصلاح طلبان" نیز خود بخشی از این سیستم و ماشین حکومتی بوده اند. کافی است که یادآوری شود که محمد خاتمی، سردار "اصلاحات" در دهه 60 خود وزیر کابینه بود. موسوی نیز نخست وزیر این حاکمیت بود.

پس از دوره جنگ 8 ساله ایران و عراق و سرکوبها و کشتار این دوره از یکسو و در پی تمرینات سیاسی جنبشهای اجتماعی در دهه بعد از آن از سوی دیگر، پیشروی قدم به قدم تاکتیکی و برنامه ای جنبشهای اجتماعی از جمله کارگران زنان، دانشجویان، آموزگاران و... حاکمیت را در مقابل شرایطی تعیین کننده قرار داده بود. تضاد عملکرد طبیعی بازار و نیازهای "قانونی" و "محیطی" سرمایه و نوع حاکمیت ج.ا در دوره های مختلف از عوامل کلیدی بحران در بالا بوده است. از جهت دیگر یکی از مشخصات دوران سالهای 1380 گسترش اعتراضات مردمی و بالا رفتن سطح مبارزات روزانه بخشهای مختلف مردم ایران بود. امروز آنچه را که ما شاهد آنیم، ادامه متمرکز این وضعیت و تلاش پر قدرت و پررنگ جناح "خامنه ای" بهمراهی "سپاه" و با چهره ای در پست ریاست جمهوری به نمایندگی آنها برای پیشبرد یکدست سیاسی بی مزاحمت میباشد. از دیدگاه جناح خامنه ای - احمدی نژاد، باید همه جناحهای دیگر به کشمکشها و "عجولیهای" خود پایان بدهند و به تبعیت کردن از جناحی که پشتیبانی "سپاه" را نیز دارد، گردن نهند، چون ادامه کشمکش میان جناحها عامل مساعد گسترش نفرت مردمی هست. این سیاست، تلاش برای خارج شدن از بحران در بالا و کنترل عملکرد بازار و سرمایه است.

جناح موسوم به "اصلاح طلبان" بر بستر چنین مقابله جناحی، سابقه ای و تاریخی ای، خود را برای انتخابات آماده کرده و "موسوی" نماینده خود را با رنگ "سبز" به مصاف احمدی نژاد فرستاد. جناح حکومتی "سبز" یک آلترناتیو آرام و درونی و "کلیت گرای" ارتجاعی است که ربطی به مطالبات سرکوب شده میلیونی توده های وسیع مردم و زحمتکشان ندارد. در پایهی ترین سطح، جناح موسوی، که در این دوره به پرچمدار اصلی جنبش بورژوائی ایران برای اصلاحات مبدل شده است، اختلاف سیاسی جوهری و ماهوی چندانی با جناح حاکم ندارد. در توضیح بیشتر جناح اصلاح طلبان میتوان گفت که با توجه به ادامه درگیریهای درون جناحی، نقش جناح اصلاح طلبان و موقعیت قدرت سیاسی آنان دچار تغییراتی شده است که شاید نیاز به بازتعریف این جناح هم باشد. اما ذکر این نکات ضروری است که نحوه نگرش جناحهای موسوم به اصولگرا و اصلاح طلب برای "خانه تکانی" از موقعیت آنان در حاکمیت نشأت می گیرد. اصولگرایان که اهرمهای اقتدار قضایی، مقننه و اجرایی و همچنین کنترل شاهرگهای اقتصادی را در دست دارند، در صدد کنار زدن کامل جناح مقابل هستند، اما اصلاح طلبان با توجه به اینکه اهرمهای قدرت را به طور روزافزونی از دست داده اند، خواهان سازش و مشارکت در قدرت می باشند. این در حالی است که اصلاح طلبان خواهان نوعی یا مدلی از مدیریت اقتصادی لیبرالی هستند و خود را باز تعریف کرده اند که مورد درخواست نهادهای بین المللی سرمایه، اتحادیه اروپا و آمریکا است. گله و انتقادهای اساسی "سبزها" به جناح حاکم در این خلاصه می شود که سیاستهای جناح احمدی نژاد باعث نفرت بیشتر مردم ایران در داخل و انزوای رژیم در سطح بین المللی شده است. موسوی با صراحت خواست "جمهوری اسلامی بدون یک کلمه کم و بیش" را اخیراً تکرار کرد.

طبقه کارگر

کارگران ایران از اصلی ترین قربانیان بالفور نظام جمهوری اسلامی بوده اند. بهای بحرانهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رژیم را کارگران با نرخ گزافی پرداخت کرده اند. در حالیکه رژیم شاهنشاهی را اعتصاب کارگران به زیر کشید اما از همان اوایل خمینی با جمله " ما برای شکم انقلاب نکرده ایم" تکلیف نظام اسلامی حافظ سرمایه را با کارگران روشن کرد. یکی از مهمترین درسهایی که میتوان از سرنوشت و مقدرات انقلاب بهمن گرفت اینست که کارگران ایران نباید بیش از این به نیروی سرنگونی هیچ جریان، حزب و یا طیف سیاسی و اجتماعی غیر کارگری مبدل شود. طبقه کارگر نباید در پس و دنبال صفوف هیچ طبقه و خواستها و پلاتفرمهای هیچ طبقه دیگری قرار بگیرد. کارگران ایران باید بطور جدی با برنامه و پلاتفرم سیاسی خویش، هژمونی سیاسی و طبقاتی خود را در فرادای انقلاب مورد نظر داشته باشند. علاوه بذ این کارگران باید در هر خیزش و شورش توده ایی موشکافانه دنبال خواستها و مطالبات طبقاتی خاص خودشان و اقتشار ستمکش جامعه باشند. تجربیات جنبشهای کارگری و توده ای در سراسر جهان این را به اثبات رسانده است که حفظ صف مستقل جنبش کارگری و پلاتفرم طبقاتی آن از پیش شرطهای حیاتی برای تضمین آینده طبقه کارگران و رهایی از ستم و کار مزدی و سیستم استثماری است.

مبارزات طبقاتی کارگران در ایران گامهای جسورانه و بزرگی را برداشته است. در طی چند سال گذشته تجربیات مبارزات گام به گام کارگران ایران و تمرینات سیاسی این طبقه، آن را در شرایط بمراتب بهتری از نظر دانش سیاسی، تشکل یابی و اعتراضی قرار داده بود. تلفیق کار علنی و مخفی و نحوه استفاده از کمترین فضای موجود سیاسی و "قانونی" در جمهوری اسلامی و انعکاس جنبش مبارزاتی کارگران و معرفی رهبران آن در سطح بین المللی از دستاوردهای با ارزش دیگر این مبارزات بوده اند.

در اعتراضات توده ای مرحله قبل از نمایش انتخاباتی امسال، علیرغم پیشرویهایی قدم به قدم چند سال گذشته، ضعف و یا بهتر بگوئیم عدم وجود رهبری رادیکال و انقلابی با برنامه هژمونی کارگری در آن مشهود بود. این تندبیچ تاریخی نشان داد که طبقه کارگر ایران هنوز کمر از زیر سرکوبهای شدید رژیم در طی سه دهه اخیر راست نکرده است. اهمیت وجود تشکلات حتی صنفی کارگران در این مقطع بسیار خودنمایی میکند. هر درجه از تشکل و ابزاری که کارگران را در زیر یک چتر جمع کرده و نوعی از رهبری را ایجاد کند، نیاز آن بشدت احساس می شود. این خیزش توده ای نشان داد که طبقه کارگر ایران نیاز به تمرینات سیاسی بیشتر و آماده و مطرح ساختن پلاتفرم سیاسی خود دارد. طبقه کارگر باید به طور سازمانده شده ای به تبلیغ و ترویج و وسیع برنامه سیاسی خود بپردازد. شاید این مورد به بحث برنامه سیاسی احزاب چپ و جایگاه آن و همچنین به بحث حزب و طبقه دامن بزند که فعلا آن را به مکان و زمان دیگری واگذار میکنیم.

یکی از مشخصات مرحله قبل از 22 خرداد رشد جنبش کارگری، رشد سایر جنبشهای اجتماعی و مردمی و روند رادیکال و پیشرو مبارزات آنها بود. مبارزات کارگران شرکت اتوبوسرانی تهران و حومه، اعتصابات کارگری در کردستان و کارگران نیشکر هفت تپه و صدها اعتراض کارگری دیگر، ایجاد نهادهای کارگری، مراسمهای اول ماه مه چند سال گذشته، مبارزات جنبش زنان و توسعه دامنه مباحث گرایشهای درون آن، اعتراضات آموزگاران، مبارزات دانشجویان تهران، شیراز و تبریز و... بود که جمهوری اسلامی را تحت فشار خود قرار داده بود.

اقدام مشترک نهادهای کارگری در اول ماه مه امسال و انتشار قطعنامه مشترک آنها، تبلور رشد آگاهی سیاسی کارگران بود. این اقدام گامی قابل توجه در راستای نهادینه تر شدن نیاز به تشکل یابی و درک عمیق کارگران از محوری کردن مطالبات توده های کارگری بود. اتفاقا تصمیم خصمانه رژیم برای سرکوب و دستگیریهایی متعاقب آن ناشی از پی بردن رژیم به این جنبه رشد مبارزاتی کارگران می شود. در همین حال نمی توان از اهمیت مبارزات کارگران ایران نزد اتحادیه ها و نهادهای کارگری بین المللی چشم پوشی کرد. در طی یکسال (2008-2009) دو بار فراخوان جهانی برای حمایت کارگران ایران صادر شد. اگر این حمایتهای جهانی نمی بود شاید سرنوشت رهبران و فعالین کارگری در ایران چیز دیگری بود. اما با پیش آمدن اعتراضات اخیر، غیبت رهبری و حضور در صف مقدم یک افق کارگری و سوسیالیستی به شدت احساس شد.

با این پیش زمینه، انتخابات 22 خرداد امسال طبقه کارگر و نیروهای مارکسیست و چپ را در مقابل سوالات جدی و تعیین کننده قرار داده است. حرکت " سبز" قصد داشت که از خشم میلیونی مردم به نفع خود استفاده کند. کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران و قربانیان استعمار شده سیستم مزدی به همراه زنان، جوانان و دانشجویان در این اعتراضات شرکت کردند اما با افقی ناروشن و با توجه به غیاب یک رهبری فعال و موجود و مطرح و با توجه به عدم وجود پلاتفرم و هژمونی سیاسی طبقه کارگر، خطری بالفعل هنوز وجود دارد، خطر استفاده از اعتراضات توده ای برای مقاصد جناحی و یا در بهترین حالت تغییر "سفید" حاکمیت.

خارج از کشور

در حالیکه در طی 30 سال گذشته که از حاکمیت جمهوری اسلامی میگذرد جو فعال، سیاسی و اعتراضی را عمدتاً نیروهای مارکسیست و چپ در دست داشته اند، حضور وسیع نمادین "سبز" در خارج از کشور برای بسیاری اگر غافلگیر کننده نبود، حداقل غیرمنتظره بود. در اکثر نقاط جهان داستان یک شکل و تکراری بود. از سویی عوامل "اصلاح طلب" فعال شدند از سویی دیگر عناصر و جریانهای راست و اپورتونیست سنتی همانند اکثریت و توده ای ها همگام با اصلاح طلبان دوباره جرات یافته و سر برآوردند. به میدان آمدن نیروهای ملی گرا و سلطنتی نیز از فاکتورهایی است که باید مورد مطالعه و تدقیق قرار گیرد. در اینجا باید توجه داشت که با توجه به سمتگیری اعتراضات و خیزش درون ایران و تغییر شعارها در ادامه اعتراضات، حضور این نیروها نیز به تبع داخل ایران، از تواتر و توالی زمانی مشابهی پیروی کردند. متعاقب نمایش انتخابات 22 خرداد، در ایران یک افق سیاسی روشن و واضح بر خیزش مردم حاکم نبود. مردم ایران تشنه "هر" تغییری در وضعیت موجود بودند. برخی حتی میگفتند "تحمیل یک دوره دیگر با احمدی نژاد را ندارند". جنبش چپ بطور عموم آمادگی چنین شرایطی را نداشت. یک خلا عمومی در افق سوسیالیستی و حضور عمومی سوسیالیزم موجود بود. تحولات بعد از 22 خرداد از یک زاویه انتقادی از سوی نیروهای مارکسیستی و کمونیستی تحت پوشش فوری قرار نگرفت. موارد برشمرده شده از مهمترین عواملی بودند که دست در دست هم داده و زمینه را برای سواستفاده "سبزها" از نفرت و خشم عمومی مردم و اعتراضات آنها علیه رژیم جمهوری اسلامی، فراهم ساخت.

مضامین بر فاکتورهای فوق نباید از یاد برد که طبقه کارگر از لحاظ سیاسی و فکری با یک حصار آهنین و غیر قابل عبور از طبقات و اقشار دیگر در جامعه جدا نشده است. کارگران و زحمتکشان در یک جامعه با کلیه زوایای اجتماعی و سیاسی آن زندگی می کنند که سایر طبقات و اقشار دیگر نیز وجود دارند و بویژه سرمایه داری با در دست داشتن حاکمیت و دولت، فرهنگ مسلط جامعه را نیز باز تولید و اشاعه داده و آن را در خدمت منافع طبقاتی خود قرار میدهد. طبقه کارگر بر این بستر دچار بینشها و گرایشهای اجتماعی و سیاسی مختلفی نیز خواهد شد. در تاریخ به طور فراوانی میتوان به عدم آمادگی ذهنی طبقه کارگر و به تبع آن به تحلیل شرایط عینی و ذهنی جامعه به طور کلی و از منظر مدافعین جنبش کارگری و سوسیالیستی به آمادگی این طبقه برای در دست گیری قدرت سیاسی پرداخت. در این مقطع گرایشهای سوسیالیستی ایران با کمبودهای مشخصی عمل کردند. در توضیح بیشتر این نکته باید گفت که اگرچه این گرایش هیچ توهمی در ماهیبت طبقاتی و سیاسی اصلاح طلبان نداشت اما پتانسیل متحول شدن اختلافات جناحی رژیم بطور کامل از سوی این جریانها درک نشد. توانهای تاکتیکی و عملیاتی آن حداقل دستکم گرفته شد و قدرت سو استفاده این جریان از اعتراضات مردمی بدرستی تشخیص داده نشد. در این تند پیچ تاریخی نه تنها مفسران و صاحب نظران سیاسی بلکه جریانهای مترقی و سوسیالیستی ایران هم برای یک دوره حداقل کوتاه "آچمز" شدند. اگر حرکت اعتراضی مردم در ادامه خود و با عبور از اولویتها و برنامه های "سبز"، این جناح دولتی را به دنبال خود کشاند و هنوز هم اصلاح طلبان در تلاش کنترل کردن این اعتراضات هستند، اما گرایش سوسیالیستی ایران از دستیابی فوری به استنتاجاتی که بر پایه آن سیاستهای عملی را پایه ریزی کند عاجز ماند.

انگیزه ها و محرکهای هر حرکت سیاسی از لحاظ مادی خصوصیات و افق سیاسی عمومی جنبشهای سیاسی آن مقطع تاریخی را تعیین میکند. مشخصات اعتراضات مردمی پس از نمایش انتخاباتی در ابتدا بطور واضحی در چهارچوب افق اصلاحگرای جناحی درون حاکمیت جمهوری اسلامی تعیین شد. این جنبش یا خیزش حتما در چهارچوب جنبشهای عموم خلقی کلاسیک کشورهای جهان قرار نمیگیرد. تاکتیکها، شیوههای ابراز وجود سیاسی، زبان و سخنرانیها، مطالبات و افق عمومی جنبش، رهبران و شخصیتها، شعارهایش، مانور و شیوه بسیج نیرو در این حرکت همه تابع خصوصیات سیاسی عمومی جنبش اصلاحات قدیمی 2 خرداد بود. تاکید دوباره بر این نکته ضروریست که علیرغم اینکه شاهد آن بوده ایم که این اعتراضات گامهای عظیمی را در مسیر تکوین و ارتقا خود به سطوح بالاتری برداشته است، اما هنوز اصلاحگرایان امید خود را به کنترل جهتگیری و سوار شدن بر روند این اعتراضات از دست نداده اند.

هر چند که روند اعتراضات توده ای در ایران بسرعت از پلانفرم و برنامه کلی "سبز" فراتر رفت اما هنوز در حال انجام تمرینات سیاسی و آماده سازی برای گذار به مرحله دیگری است. شعارهای سرنگونی بیشتر در چهارچوب "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر خامنه ای" قابل تحلیل هستند، در مقطعی بنظر می رسد که حتما این مطالبات فرا حکومتی توقف کرده است. این شعارها کلیت سیستم دیکتاتوری را نشانه نگرفته است و فقط به نماد فردی آن بسنده کرده است. اما مهمتر از این نه سرنگونی و نحوه سرنگونی بلکه مرحله بعد از سرنگونی است. شعار "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" که اخیرا در برخی از تجمعات اعتراضی بر سر زبانها افتاده است، بیانگر غیاب یک افق سوسیالیستی حداقل در این مرحله و حتما سردرگمی در تعیین یک

آلترناتیو مشخص است. البته نباید از نظر دور داشت که این اعتراضات در مراحل تکوین خود قرار دارد و اتفاقا در این مراحل است که نیروهای اجتماعی و سیاسی میتوانند جهتگیری آن را تعیین کنند و بدست بگیرند. "سبز" با کمک رسانه های عمده جهانی، برای غیر ایرانیها -لااقل- به اپوزیسیون "جسور" و نماینده صدای اعتراض میلیونی مردم ایران مبدل شد. این رسانه ها با توجه به "رسالت" و "وجدان" رسانه ای شان به تغییر سریع خواستهای مردم از "جستجو به دنبال رای" به "سرنگونی رژیم" و بی ربط بودن "سبز" با این مرحله مبارزات مردم نپرداختند. این رسانه ها آگاهانه تاریخ جامعه ایران و مبارزات رادیکال چندین دهه مردم ایران و امیال از ادیخواهانه بخشهای پیشرو جامعه ایران را همه به کیسه موسوی و "سبزها" ریختند. ژورنالیزم غربی دقیقا همانند دوران انقلاب 57 خیلی آگاهانه نیاز واقعی جامعه ایران و خواستهای بر حق مردمی را به نفع یک جریان خاص و یک افق سیاسی جداگانه در ایران به انحراف کشاند. اما نباید این مسئله را فراموش کرد که این واقعیتها حاکی از وجود پارامترها و فاکتورهای دیگری نیز بود.

در اینجا شاید ضروری باشد توفقی کوتاه در موضع آمریکا و اتحادیه اروپا در مورد اعتراضات توده ای در ایران داشته و به آن فقط اشاره ای مختصر کنیم. آنچه برای آمریکا و اتحادیه اروپا مهم بوده است حفظ ثبات در ایران و جلوگیری کردن از فرار گرفتن روند اعتراضات توده ای در یک روند مترقی و انقلابی بود. بهمین دلیل هم سرمایه گذاری بر روی جناح "سبز" به عنوان مطمئن ترین و اتفاقا "سبزترین" بديل برای هر گونه جابجایی در قدرت از بالا، انجام میشود. باید توجه داشت که از هم اکنون از وجود عناصری چون گنجی، سازگارا و سایر مهره های سیاسی و آکادمیک در آمریکا و اروپا برای انتقال مطمئن و سالم قدرت در ایران- از نقطه نظر غرب- استفاده می شود. شق دوم برای غرب، جناح دیگر رژیم است، برای آمریکا و اروپا انتخاب مابین یک ایران با ثبات - باتوجه به وضعیت منطقه- و یک ایران که آینده آن غیر قابل پیش بینی است، ایران با ثبات حتی با وجود احمدی نژاد، انتخاب مطمئن تری برای غرب بوده است.

در روزهای اوائل اعتراضات پس از انتخابات هائری گنو مشاور ویژه رئیس جمهور فرانسه در واکنش به رخدادهای آنموقع نگرانی خود را از احتمال از دست در رفتن روند این اعتراضات چنین بیان میکند که: آنچه در ایران می گذرد خبر خوشی برای هیچکس نیست، نه برای ایرانیان و نه برای صلح و ثبات در منطقه. ریاست اتحادیه اروپا نیز با صدور بیانیه ای از پیگیری مسائل انتخاباتی در ایران خبر داد و نگرانی خود را از ناآرامی ها و خشونت های اخیر در شهرهای ایران ابراز کرد.

"باراک اوباما" رئیس جمهور آمریکا نیز بسیار محتاطانه در واکنش به سرکوب اعتراضات مردمی در ایران گفت، از خشونت هایی که در ارتباط با اعتراض های مردم روی داده است به شدت نگران است اما در اظهار نظر در این مورد تلاش کرد که آمریکا را وارد این منازعه نکند، و اخیرا هم هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا در سفر آفریقایی خود گفت که باید ریاست جمهوری احمدی نژاد را به عنوان یک واقعیت قبول کرد.

تقریباً 60 درصد جمعیت ایران را افراد زیر 30 سال تشکیل میدهد. این جمعیت عظیم انقلاب 57 را به یاد ندارند. انقلاب 57 تجارب بسیار آموزنده ای را با خود داشت که در شرایط عادی و آرام جامعه - بویژه که تحت سرکوب وحشیانه و مداومی بوده است - طی سالها قابل دسترسی و آموختن نیست. این نسل از تجربیات دست اول انقلاب 57 بی بهره بوده است و از لحاظ انتقال آنها از سوی نسل فعال در انقلاب، لزومی به توضیح نیست که اختناق و کنترل فاشیستی رژیم اسلامی در سه دهه گذشته چه مابه ازاهای مخربی را برجای گذاشته است. کنترل بغایت شدید و پلیسی رژیم حداقل در 25 سال اول حیات آن و بویژه که نیروهای انقلابی و با دیدگاههای سوسیالیستی امکان استفاده از رسانه های تصویری را نداشتند، دسترسی این نسل به ادبیات سیاسی این نیروها و سایر مسائل موجود درون جنبش چپ و مارکسیستی را اگر سد نکرده باشد، آن را بشدت مختل و مشکل کرده است. البته نباید نارسایی ها و مشکلات عملی و نظری و مسلما درونی این نیروها را به دیده اغماض نگریست و یا آن را از فاکتورهای ضعیف تلقی کرد. در عین حال طیف وسیع موسوم به "چپ" که بسیاری عامدانه و آگاهانه برای مخدوش کردن صف بندیهای سیاسی، هنوز از این شناسنامه استفاده میکنند، خود مزیدی بر علل این آشفته بازار و سردرگمی است.

شواهد روزانه دیداری و شنیداری مبین این است که در ظرف یک دهه گذشته تعداد زیادی از نسل جوان به خارج از ایران رفته اند. برخی از آنان در خارج اقامت دائم گزیده اند و برخی دیگر برای تحصیلات و یا انجام امورات شغلی، تخصصی و غیره برای مدت زمانی معینی در کشورهای اروپایی، آمریکا و کانادا و استرالیا و... سکونت گزیده و/یا سپس به ایران باز میگردند. این افراد آزادانه به ایران رفت و آمد دارند و از فضای سیاسی و اجتماعی هر دو محیط تاثیر میگیرند و تاثیر میگذارند. وجود این طیف، ترکیب جمعیتی ایرانیان ساکن خارج را از نظر سیاسی، اجتماعی و حتی میانگین سنی، در ظرف چند سال گذشته تغییر داده است. بدلیل اینکه مهاجرت به خارج برای تحصیل و اشتغال، نیازمند دارا بودن از یک توان مالی نسبتاً خوبی است لذا پایگاه اجتماعی این ترکیب جمعیتی غالباً متعلق به قشر مرفه و متوسط جامعه است که خود بر جایگاه و تعلقات طبقاتی آنها تاثیر مادی و عینی را دارد. از سویی دیگر نسل دوم ایرانیان ساکن خارج، یعنی جوانانی

که در خارج از ایران متولد و یا بزرگ شده اند، یکی دیگر از عواملی است که باید در این مقطع مورد توجه خاصی قرار گیرد. هر چند که نیروهای چپ و مارکسیستی ایرانی در تبعید در طی دو، سه دهه گذشته جو سیاسی و فعال محل زیست خود را عمدتاً تحت کنترل داشته اند اما در طی چند سال گذشته در مقابل چنین ترکیب جمعیتی جدید یا با سهل انگاری برخورد کردند و یا متوجه چنین تغییری نشدند.

ترکیب جمعیتی شرکت کنندگان خارج از کشور در نمایش انتخاباتی بطور واضح این امر را به تصویر کشید. هنگامیکه اعتراضات مردمی در ایران تحت عنوان "رای من را پس بده" به خیابانهای تهران و سایر شهرها کشیده شد و رنگ نمادین آن "سبز" شد، در خارج نیز همین ترکیب جمعیتی جدید بودند که نیروی عمده عددی آن را تشکیل دادند. اما نیروها و افراد "اصلاح طلب"، "راست"، "توده ای و اکثریتی" فوراً اقدام به هدایت و یا بهره برداری این حرکتها اعتراضی کردند- شاید در یکی دو مورد استثناهایی موجود باشد. سرنگونی رژیم و نحوه این سرنگونی و آلترناتیو آن از مسائلی بودند که از اهمیت با درجات بمراتب کمتری برخوردار بود. بسیاری حتی با "سرنگونی" و "خشونت" مخالف بودند و شعارها از چهارچوب موجودیت رژیم خارج نمی شد. در اوایل رنگ نمادین "سبز موسوی" بود. اما برای نیروها و عناصر راست، اصلاح طلب، توده ای و اکثریتی این امر اتفاقاً از مسائل نظری و عقیدتی سرچشمه میگرفت. اگر این نیروها تابحال خجولانه حرکت میکردند و بیشتر روبه درون خویش و عمدتاً در جهت حفظ موجودیت نظری گام برمی داشتند، با پیش آمدن این موقعیت خیز بسوی گشودن دوباره شعارها و پلاتفرمهای سیاسی خود را آغاز کردند. این حرکت فرصت طلبانه در بین افراد با چنین پیشینه ای که الزاماً تعلقات تشکیلاتی نداشتند قابل مشاهده بود.

درمقاطع دیگر ادامه اعتراضات در ایران و تغییر مطالبات و شعارهای مردم و همچنین جا گذاشتن "سبز" و وارد شدن این اعتراضات به حوزه "مرگ بر دیکتاتور"، نیروهای ملی و سلطنتی فعال شدند و پرچمهای ایران با نشان و بدون نشان به اهتزاز درآمدند. این اعتراضات در خارج از کشور عمدتاً و بطور کلی دارای افق سوسیالیستی نبودند و حتی سطح رادیکالیزم آنها از اعتراضات داخل ایران پایینتر بود و ربطی به مطرح ساختن و دفاع از هژمونی سیاسی طبقه کارگر در ایران نداشتند.

در این میان جوانانی که در خارج از ایران بدنیا آمده و یا بزرگ شده اند، خود را در مقابل یک موج "هویتی" یافتند که شاید سالها بدنبال حضور قوی آن بودند. بسیاری از نسل دومیهایی خارج نشین با بحران و یا حداقل مشکل هویتی روبرو هستند. این پدیده بویژه در سالهای نوجوانی بشدت خودنمایی میکند. برای پرهیز از وارد شدن به حوزه یک بحث روانشناسی اجتماعی در مورد پدیده "بحران هویت" در میان جوانانی که در خارج متولد و بزرگ می شوند، فقط این را خاطر نشان کنیم که انعکاس خبری اعتراضات ایران در رسانه های غیر ایرانی و به اهتزاز درآمدن این پرچمها به عنوان نمادهای سیاسی و ملی، یکی از انگیزه های جذب این جوانان شد. برخی دیگر میخواستند که کار ناتمام والدینشان را به اتمام برسانند، اما با دورنما و اهدافی کاملاً متفاوت، مخدوش و نامشخص.

مواردی که در چند پاراگراف فوق به آن اشاره رفت، سازمانها و جریانهای سوسیالیستی را موظف میکند که مجدداً سیاستهای خود در زمینه فعالیتهای خارج از کشور را مورد بازبینی قرار دهند. این حرکات و اعتراضات در خارج از کشور جریانهای سیاسی مترقی و کارگری را موظف میکند که بطور جدی به ترکیبات جمعیتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خارج برخورد از نوع دیگری را داشته باشد. این نیروها نباید اجازه بدهند که شکاف زمانی - سه دهه- و مکانی -تبعید- امکان سرمایه گذاری نظری و عملی بر روی نسل کنونی در ایران و خارج را از دست آنها بگیرد. در حال نمیتوان حرکت مستقل و پافشاری بر مواضع سوسیالیستی را صرفاً قربانی سیاستهای پوپولیستی، سهل انگارانه و کودکانه در این زمینه کرد. نباید این افق در پس پرچمهای رفرمیستی و راست قرار بگیرد و صرفاً برای عقب نیافتادن از این حرکت یا آن حرکت اعتراضی با هر رهبری و پرچم برنامه ای در پس آنها راه افتاد. باید در نظر داشت که جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته بر روی فعالیتهای خارج کشور خود سرمایه گذاری قابل توجهی را کرده است. نباید از نظر دور داشت که جریانهای راست، اپورتونیستی و رفرمیست هنوز از توان تحرک و سازماندهی دوباره برخوردار هستند و تاریخچه خیانت بارشان آنها را از دوباره سربر آوردن باز نداشته است.

این نکته را نیز باید خاطر نشان کرد که کلیه احکام و دستورالعملهای مذکور را نمیتوان با هیچ نسخه سحرآمیزی به عرصه فعالیت برد و آن را به چرخه عمل وارد کرد. این احکام را با ترسیم سیاستهای مشخص، سازماندهی و اختصاص نیروی موجود میتوان عملی ساخت. برخوردهای ارده گرایانه نتایج مطلوبی بدنبال نخواهند داشت.

نهادهای کارگری خارج از کشور و استرالیا

نهادهای مذکور عمدتاً در جهت حمایت از جنبش کارگری ایران و مبارزات آنها، انعکاس اخبار و جلب پشتیبانی برای آنها ایجاد شده اند. نهادهای کارگری در خارج از کشور بطور سمبولیک باید صف مستقل

و استقلال مبارزه طبقاتی کارگران در ایران را ابراز داشته و بطور نمادین آن را در چهارچوب عملکردهای خود منعکس کنند. اولویت برنامه ای و عملی این نهادها باید متوجه برقراری هژمونی سیاسی طبقه کارگر باشد. تعیین جایگاه سیاسی طبقه کارگر در این کشمکش سیاسی برای این نهادها در خارج از کشور بخشی از هویت سیاسی آنها را تبیین میکند. نقطه عزیمت این نهادها از این منظر اهمیت ویژه ای دارد. این نهادها موظف هستند که در اعتراضات خارج کشور پرچم- نمادین- مستقل طبقه کارگر را به درگاه تجمعات رفرمیستی، راست و پوپولیستی نبرند. اما در این مدت و از هنگام نمایش انتخاباتی این نهادها نیز شدیداً تحت تأثیر این موج اعتراضی قرار گرفته اند و انسجام عملی قبلی آنان تحت تأثیر قرار گرفته است.

این نکته مهم را باید درک کرد که "خارج، ایران نیست". این جمله سه کلمه ای شاید خیلی بدیهی و حتی خنده دار بنظر برسد، اما واقعیات مهمی در پس این سه کلمه نهفته است و بسیاری را با سردرگمی و تحلیلهای یکنواخت و شنبیه سازیهای مکانیکی روپرو ساخت. بررسی هر شرایطی را باید در چهارچوب زمانی و مکانی ویژه خود بررسی کرد.

فعالین کارگری در خارج از کشور نمیتوانند با توجه به شرایط خاصی که در خارج از ایران از نظر صف بندیهای سیاسی، موقعیت نیروهای سیاسی، شرایط باز و بدور از سرکوب وجود دارد و همانگونه که اشاره شد با توجه به جایگاه نمادین این نهادها در "هر حرکت اعتراضی" در پشتیبانی از "مردم" ایران شرکت کنند. اما در ایران الزامات سیاسی نوع دیگر است. اعتراضات مردمی و جنبش اصلی در آنجا جاریست.

علیرغم اینکه یک جو عمومگرا بر خیزش مردمی اخیر در ایران حاکم بود اما هر مبارز سیاسی و از جمله فعالین چپ و سوسیالیست در داخل خیلی راحت نمیتوانستند جنبش خود و رهبران خودشان را تعقیب کنند و در چهارچوب سیاست، دورنماهای و اهداف حاکم بر آن در اعتراضات اخیر شرکت جویند. اتفاقاً هر سوسیالیست جدی باید در اعتراضات توده ای اینچنینی شرکت کند و برنامه ها، تاکتیکها و بدیل خود را به درون این جنبشها برده، آن را تبلیغ و ترویج کند، به عمل عمومی مبدل سازد و در مکان رهبری قرار دهد. این یک قاعده عمومی است که طبقات و جنبشهای اجتماعی بر بستر و در متن و چهارچوب جامعه و طبقات و کشمکشهای زنده جاری در آن میتوانند سیاستها و افق و برنامه سیاسی و جنبش خود را معرفی کنند، حقانیت آن را به اثبات برسانند و به اجرا در آورند. کارگر رادیکال و انقلابی و فعال کمونیست ایرانی در داخل حتماً اگر شدیداً با جو سیاسی حاکم بر اعتراضات اخیر مخالف بوده باشد، در میان ملیونها نفر که شرایط کنونی به موضعگیری و فعالیت جذباتی کرده است، به راحت میتواند آدمهای همجنس خودش را از لحاظ سیاسی پیدا کند و با آنها همکاری کند و در امورات مشترک مبارزه با آنها سعی خود را بخرج بدهد. تفکیک میان خارج و داخل از اینرو اهمیت و ظرافت خود را پیدا میکند. بر عکس آن، و بر خلاف انتظار (چون ذهنیت عمومی تا کنون بر این بود که خارج در انحصار چپها قرار دارد و این یکی از پیش فرضهایی بود که غلط از آب درآمد) اینبار در خارج جو فکری و سیاسی عمومی بفتح جنبش "سبز" بلوکه شد. این فاکتور شاید احتیاج به یک بحث خاص داشته باشد اما در جنب و جوش اخیر یک واقعیت سیاسی مهم بود اگر چه جدید باشد. این واقعیت به معنای آن نیست که چپ چه به عنوان یک سیاست و موضعگیری و جنبش یا به عنوان فعالین و منفردین در حرکت در خارج غایب بوده اند بلکه مساله اصلی اینست که چه جریانی به سخنگوی مردم ایران تبدیل شد و چرا جنبش چپ پراکنده و متشتت و غرق در سردرگمی یا پاسیف شد.

این واقعیتی بود که ما، کمیته همبستگی با کارگران ایران در استرالیا شدیداً با آن مواجه بوده و از نتایج آن نه فقط رنج برد بلکه دچار دودستگی شده ایم.

از یک طرف ما به عنوان کمیته ای که ترکیبی از افراد با گرایشات مختلف سیاسی و با پیشینه تشکیلاتی متفاوت بوده ایم، بدون هیچ پشتوانه و انسجام فکری با شرایط جدید مواجه شدیم و از جانبی دیگر، ما بعنوان یک نهاد چپ و کارگری با غیاب شبه مطلق سیاست و دیدگاه و موضع سوسیالیستی و رادیکال در قبال شرایط کنونی ایران و رویدادهای بعد از انتخابات روپرو شدیم.

کمیته همبستگی با کارگران ایران در استرالیا که در سال 2006 تشکیل شد دستاوردها و پیشرویهایی چشمگیری در راه دفاع از مطالبات برحق کارگران ایران و جلب همبستگی در داخل استرالیا برای کارگر ایرانی داشت. از همان بدو تشکیل کمیته همبستگی با کارگران ایران-استرالیا چند نکته مورد تأیید عمومی قرار گرفت که موجب تضمین ادامه کاری کمیته نیز شد. موجودیت یک جنبش زنده کارگری در ایران، علت و نیاز وجود این نهاد و ضامن ادامه کاری آن بوده است. این نهاد ادامه حیات خود را در پیوند و ادامه ارتباط، با کارگران ایران و استرالیا، حمایت و پافشاری در ایجاد و حفظ صف مستقل کارگران تضمین کرده و خواهد کرد. اعضای این نهاد بر این امر توافق داشتند - دقیقاً بخاطر ترکیب اعضای کمیته از لحاظ تنوع فکری و سیاسی و پیشینه تشکیلاتی - که وارد شدن به حوزه تبیینات نظری از مسائل مبارزاتی و جنبشهای اجتماعی و دامن زدن به تلقیات و دیدگاههای سیاسی موجب از هم پاشی این کمیته خواهد شد. لذا تمرکز اصلی و حوزه تخصصی فعالیت آن بنا به اهداف تعریف شده در برنامه کمیته، حمایت از جنبش کارگری در ایران تعریف و تبیین شد. اما با اولین رویداد سیاسی بزرگ در جامعه ایران، و بصورت پیش بینی شده، دچار اختلافات و

قطب بندیهای سیاسی جدی شد. این کمیته در مدت بسیار کوتاهی و در ادامه مسیر فعالیت‌های نرمال پیشین خودش، با دنیایی از توقعات، خواسته‌ها، برنامه عمل و بخصوص شعارات و پلاتفرمی روبرو شد که نه ریشه در فعالیت پیشینش داشت و نه جزو اهداف اعلام شده‌اش بود و نه خوانایی با مطالبات و اهداف طبقه کارگر داشت. ما بر این امر پافشاری کردیم که نباید اجازه داد تا مطالبات کارگران، صف مستقل طبقاتی جنبش کارگری و اعتراضات سازماندهی شده جهانی برای حمایت از کارگران ایران به سلاخی یک شرایط نامشخص و عموم‌گرا سوق داده شود که هیچ تضمینی در فردای سیاسی آن پیش بینی نمیشود و چهره نمایندگی آن قبلاً امتحان خود را نزد کارگران پس داده است و طور فصاحت باری رفوزه شد.

جمعی از رفقای کمیته تحت تاثیر خیزش عمومی ایران قرار گرفتند. استنباط عمومی این رفقا این بود که باید فعالانه در حرکات اعتراضی جاری شرکت جوید و در آن نقش رهبری و آموزش دهنده مردم را داشت. آنها استدلال میکردند که ما به عنوان چپ با پرچم و برنامه خود در این تجمعات شرکت کنیم، همانگونه که اگر در ایران بودیم شرکت میکردیم. که این اقدام و تلاش آنها تجربیات چندان خوش آیندی را به دنبال نداشت.

اما در مقابل آن ما در کمیته بر آن بوده ایم و هستیم که با توجه به تحلیل برداشتی که در سطور فوق به آن اشاره رفت، اولاً حفظ صف مستقل کارگری و در اولویت قرار دادن هژمونی طبقاتی و سیاسی کارگران باید برای ما در مقام نخست باشد، دوماً شرایط ایران با خارج متفاوت است و این استدلال قرینه سازی داخل با خارج را نادرست ارزیابی کردیم، سوماً کمیته همبستگی با کارگران ایران - استرالیا با توجه به اهداف و برنامه های آن و همچنین با توجه با ترکیب سوابق سیاسی اعضای آن نمی تواند ظرف مناسبی برای پیشبرد هر گونه و کلیه تحركات، تجمعات و اعتراضات سیاسی این جمع باشد و حتی نمیتواند فراگیر شود، چهارم ما بر این نکته تاکید داشتیم که غیاب یک بدیل انسانی و رادیکال در اعتراضات خارج کشور و در محل سکونت ما یعنی در سیدنی استرالیا کاملاً محسوس است، لذا باید برای تشکیل و ایجاد ابزار این حرکت رادیکال و مستقل تلاش کنیم. انتقال سازماندهی این اعتراضات به بیرون از کمیته همبستگی با کارگران ایران- استرالیا از سویی کمیته را از انشعاب و ایجاد بحثهای سیاسی غیر مرتبط مصون میداشت و از سویی دیگر راه را برای نه تنها هر عضو کمیته بلکه سایر فعالین جامعه باز میکرد که در این نهاد موقت بطور موردی فعال باشند یا نباشند.

هنگامی که مسأله نحوه برخورد به حرکت جاری در ایران و جوانب گوناگون و گاه متناقض خیزش عمومی کنونی در کمیته همبستگی با کارگران ایران- استرالیا به بحث و اختلاف نظری جدی مبدل شد، ما در مقابل به هیجان آمدن بخشی از اعضای کمیته برای شرکت عجولانه در آکسیونهای شهر سیدنی، بر این باور بوده ایم که هر گونه فعالیت برای همبستگی با مردم ایران در خیزش جاری باید در چهارچوب جبهه مستقل و انقلابی و ضرورت خنثی نمودن و افشاگری بدون ابهام از سیاست و افق "سبزها" و جریانهای دیگر اپوزیسیون ارتجاعی باشد. ما مصرانه بر آن بوده ایم که باید مرزبندی روشن و قاطع با جبهه دوم خردادیهایی دیروز و اپوزیسیون امروز داشته باشیم، خواستها و بدیل خود را تبلیغ کنیم و بدون آن و علیرغم نیات صادقانه و خیرخواهانه هر فرد و گروهی، بنا بر واقعیات موجود، به سیاهی لشکر آنها تبدیل میشویم. ما دقیقاً خواستار آن بوده ایم که ادامه موضع قیل از انتخابات ما مبنی بر تحریم نمایش انتخابات و موضعگیری قاطع ما علیه آن که "سبزها" کل امید خود را به آن بسته بوده اند، در چهارچوب ضرورت مبارزه قاطع برای سرنوشت جمهوری اسلامی بعنوان جوهر پلاتفرم ما و همچنان لزوم مرزبندی کامل و افشاگری محتوای سیاست و مواضع "سبزها" و کل جبهه راست خلاصه شود. به عقیده ما چنان موضعی میتواندست در ایجاد رابطه تنگاتنگ ما با توده های مردم کمک کند.

ما اعضای هیات اجرایی و اعضای کنونی کمیته همبستگی با کارگران ایران- استرالیا در جلسات عمومی کمیته صریحاً گفتیم که وظیفه ما این نیست که بعنوان رقیب جریان سبز و برای اضافه کردن رنگ قرمز به رنگ سبز و تبدیل شدن به جریان چپ در چهارچوب همان حرکت وارد عمل شویم. وظیفه حرکت "سبز" که خیلی عیان بود و هست در این خلاصه میشود: نگهداشتن اعتراض و مبارزه مردم ایران در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی و استفاده از نفرت مردم برای بدست آوردن یک سری مطالبات سیاسی برای جناح خودشان. در عین حال جریان مداوم و هفتگی آکسیونهای مختلف و پافشاری جناح دیگر کمیته برای شرکت در این حرکات از سویی و تلاش ما برای جلوگیری از قربانی شدن فراخوان جهانی 26 جون برای حمایت از کارگران ایران بر بستر این نگرشها از سویی دیگر، ما را با عملی بجز حفظ کلیت کمیته و پافشاری بر این مواضع مواجه ساخت.

در لابلای سطور این مقاله بسیاری از راهکارها را مطرح ساختیم و نیازی به ذکر دوباره آنها نمی بینیم اما در پایان بخشی از مقاله مجله تایم را نقل میکنیم که سایت شهرزادنیوز آن را انتشار داده بود. دو پاراگراف آخر آن بسیار جالب و آموزشی است و تاکید دوباره ای است بر مواضع درستی که در این مقاله توضیح داده شده و از دید یک ژورنالیست "واقع گرا" و "رشنال" نیز بیان شده است.

"در حالی که عملیات خیابانی جان تازه‌ای گرفته است و استراتژی‌های نوینی پیش روی خود می‌گذارد، هدف درازمدت ناروشن است. آیا هدف آن است که کشور غیر قابل اداره شود؟ به نظر می‌آید حداقل این هدف بخشی از اپوزیسیون، یعنی اعضای بوروکراسی نظام نباشد. آن‌ها هراسیده از قلع و قمع هم‌فکران‌شان در چهار سال گذشته، از رفتن احمدی‌نژاد خوشحال خواهند شد؛ اما می‌خواهند سیستم بوروکراتیک را هم که منبع امتیازات و قدرت‌شان است، حفظ کنند.

ادامه دوران اعتراضات، امکان تقسیم اپوزیسیون به جمعیت رادیکالیزه شده در خیابان‌ها و نخبگان سیاسی را که بیش‌تر مایل به سازش هستند، افزایش می‌دهد. برای سران اپوزیسیون (که همچنان اهرم‌های سیاسی مهم رژیم را تحت اختیار دارند)، تظاهرات‌ها دراماتیک اند، اما در نهایت، موقتی هستند و ابزاری برای اعمال فشار بر رقبیان اصول‌گرایشان به حساب می‌آیند. در واقع، هر دو طرف به سوی ائتلاف‌ها و پایه‌های قدرت یکدیگر سنگریزه می‌اندازند تا زمینه‌ای برای یک سازش قابل قبول برای همه - البته شاید به جز جوانان رادیکال شده و هنوز پر انرژی در خیابان‌های تهران - بیابند."

کمیته همبستگی با کارگران ایران- استرالیا

نیمه اول اگوست 2009